

## استراتيجيات أمير المؤمنين عليه السلام في مواجهة الرأي العام<sup>١</sup>

اميد نساج دره<sup>٢</sup>

### الملخص

يُعد الرأي العام من العوامل المهمة في مجال الحكومة والإدارة الاجتماعية، ودوره في نجاح أو فشل سياسات وبرامج الحكم لا يمكن إنكاره. في تقليد الحكم الإسلامي، اهتم القادة الإلهيون دائماً، مع الالتزام بالمبادئ الوحيانية، بواقع الرأي العام وتأثيره في توجيه المجتمع. تبحث هذه الدراسة، بمنهج وصفي تحليلي وبلاستفادة من المصادر التاريخية والروائية، في استراتيجيات أمير المؤمنين عليه السلام في التعامل مع الرأي العام خلال فترة حكمته. يُظهر فحص الأدلة التاريخية أن الإمام عليه السلام في إدارة المجتمع الإسلامي، مع تأكيده على تطبيق العدالة ومواجهة الانحرافات، كان دائماً يأخذ في الاعتبار حالة الرأي العام ومدى استعداد المجتمع لتقبل الإصلاحات. ومن الأمثلة على ذلك: الصمت لمدة خمس وعشرين سنة بعد رحيل النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وقبول الحكم بعد الإقبال العام، ونقل مركز الخلافة إلى الكوفة، وقبول التحكيم في معركة صفين، وعدم تنفيذ بعض الإصلاحات بسبب عدم القبول العام، وكذلك الاستخدام الواسع للخطب والخطابات لتوجيه الرأي العام. يُظهر منهج حكم أمير المؤمنين عليه السلام أن توجيه الرأي العام في الحكومة الإسلامية لا يعني الانقياد له، بل يعني إدارته وإقناعه وتوجيهه نحو طريق الحق والعدالة. هذا البحث يُكمل دراسة تناولت استراتيجيات النبي الأكرم صلى الله عليه وآله وسلم في التعامل مع الرأي العام، ويمكن أن يقدم معها صورة أكثر شمولاً لنموذج تفاعل القادة الإلهيين مع الرأي العام في تقليد الحكم الإسلامي.

**المفردات الأساسية:** الرأي العام، المنهج العلوي، الحكومة الإسلامية، أمير المؤمنين عليه السلام، الإدارة الاجتماعية، توجيه المجتمع.



مَدِينَةُ الْعِلْمِ

استراتيجيات أمير المؤمنين عليه السلام في مواجهة الرأي العام

١. تاريخ الاستلام: ٨ شعبان ١٤٤٧

٢. تاريخ الموافقة: ١٢ رمضان ١٤٤٧

٢. أستاذ في المستوى الأول وعضو المجموعة العلمية - التربوية، مدرسة مدينة العلم الكاظمية العلمية، يزد،  
omidnd1399@gmail.com  
إيران.



## راهبردهای امیرالمؤمنین علیه السلام در مواجهه با افکار عمومی<sup>۱</sup>

امید نساج دره<sup>۲</sup>

### چکیده

افکار عمومی از مؤلفه‌های مهم در عرصه حکمرانی و مدیریت اجتماعی به شمار می‌آید و نقش آن در موفقیت یا ناکامی سیاست‌ها و برنامه‌های حاکمیت انکارناپذیر است. در سنت حکمرانی اسلامی نیز رهبران الهی همواره ضمن پایبندی به اصول و حیاتی، به واقعیت افکار عمومی و تأثیر آن در هدایت جامعه توجه داشته‌اند. این پژوهش با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع تاریخی و روایی، به بررسی راهبردهای امیرالمؤمنین علیه السلام در مواجهه با افکار عمومی در دوران حکومت آن حضرت می‌پردازد. بررسی شواهد تاریخی نشان می‌دهد که امام علی علیه السلام در مدیریت جامعه اسلامی، ضمن تأکید بر اجرای عدالت و مقابله با انحرافات، همواره وضعیت افکار عمومی و میزان آمادگی جامعه برای پذیرش اصلاحات را در نظر می‌گرفتند. نمونه‌هایی همچون سکوت بیست و پنج ساله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پذیرش حکومت پس از اقبال عمومی، انتقال مرکز خلافت به کوفه، پذیرش حکمیت در جنگ صفین، عدم اجرای برخی اصلاحات به دلیل عدم پذیرش عمومی و نیز بهره‌گیری گسترده از خطبه‌ها و سخنرانی‌ها برای هدایت افکار عمومی، از جمله شواهد این رویکرد است. سیره حکومتی امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می‌دهد که هدایت افکار عمومی در حکومت اسلامی، نه به معنای تبعیت از آن، بلکه به معنای مدیریت، اذعان و جهت‌دهی آن در مسیر حق و عدالت است. این بررسی در تکمیل پژوهشی است که به راهبردهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مواجهه با افکار عمومی پرداخته و در کنار آن می‌تواند تصویر جامع‌تری از الگوی تعامل رهبران الهی با افکار عمومی در سنت حکمرانی اسلامی ارائه دهد.

**واژگان کلیدی:** افکار عمومی، سیره علوی، حکمرانی اسلامی، امیرالمؤمنین علیه السلام، مدیریت اجتماعی، هدایت جامعه.

۱. تاریخ دریافت: ۸ بهمن ۱۴۰۴

۲. تاریخ تأیید: ۱۲ اسفند ۱۴۰۴

۳. استاد سطح یک و عضو گروه علمی - تربیتی، مدرسه علمیة مدینة العلم کاظمیه، یزد، ایران.

۴. omidnd1399@gmail.com



## مقدمه

افکار عمومی یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در جهت‌گیری حرکت جوامع انسانی است و در عرصه حکمرانی نقشی اساسی ایفا می‌کند. حکومت‌ها برای پیشبرد اهداف خود ناگزیر از تعامل با افکار عمومی و در بسیاری موارد تلاش برای اقناع، مدیریت و جهت‌دهی آن هستند. این مسئله در جوامع اسلامی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا تحقق بسیاری از اهداف دینی و اجتماعی بدون همراهی مردم امکان‌پذیر نیست.

در پژوهشی پیشین، راهبردهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مواجهه با افکار عمومی در دوران حکومت نبوی بررسی شد و نشان داده شد که آن حضرت ضمن پابندی کامل به اصول و حیاتی، با شناخت دقیق شرایط اجتماعی و ذهنیت عمومی جامعه، می‌کوشیدند مردم را برای پذیرش حقایق دینی آماده سازند و افکار عمومی را در مسیر صحیح هدایت کنند.

با این حال، بررسی این موضوع تنها با مطالعه سیره نبوی کامل نمی‌شود؛ زیرا شرایط اجتماعی و سیاسی در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام تفاوت‌های قابل توجهی با دوران پیامبر صلی الله علیه و آله داشت. فاصله زمانی با عصر نبوی، شکل‌گیری برخی بدعت‌ها، تغییر نگرش‌های اجتماعی و همچنین جایگاه متفاوت امام علی علیه السلام در نگاه بخشی از جامعه، موجب شده بود که آن حضرت در مواجهه با افکار عمومی با چالش‌های خاصی روبه‌رو باشند.

از این رو بررسی راهبردهای امیرالمؤمنین علیه السلام در مواجهه با افکار عمومی می‌تواند ابعاد دیگری از شیوه تعامل رهبران الهی با جامعه را روشن سازد. این پژوهش در ادامه و تکمیل مقاله «راهبردهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مواجهه با افکار عمومی» (نساج، ۱۴۰۴، صص ۵-۲۲) تنظیم شده و می‌کوشد با تحلیل نمونه‌هایی از سیره حکومتی امام علی علیه السلام، شیوه‌های آن حضرت در مدیریت، هدایت و تعامل با افکار عمومی را تبیین کند.

## ۱. مفهوم‌شناسی

### ۱.۱. افکار عمومی

افکار عمومی به مجموعه نگرش‌ها، داوری‌ها و گرایش‌های مشترک بخش قابل توجهی از افراد یک جامعه نسبت به یک موضوع اجتماعی گفته می‌شود. این پدیده اجتماعی همواره



تحت تأثیر عوامل گوناگونی همچون باورهای فرهنگی، تبلیغات، احساسات جمعی، منافع فردی و گروهی و نیز سطح آگاهی و معرفت افراد شکل می‌گیرد.

افکار عمومی لزوماً حاصل تفکر عمیق و عقلانی همه افراد جامعه نیست، بلکه گاه بر اثر هیجانات اجتماعی، تعصبات یا تبلیغات نیز شکل می‌گیرد. با این حال، از آنجا که افکار عمومی می‌تواند در رفتار اجتماعی مردم و در نتیجه در روند تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار باشد، مدیریت و هدایت آن از وظایف مهم رهبران جامعه به شمار می‌آید. (نساج، ۱۴۰۴ش، صص ۸ و ۹)

## ۱.۲. راهبرد

راهبرد به مجموعه سیاست‌ها، تدابیر و روش‌هایی گفته می‌شود که برای دستیابی به اهداف بلندمدت و اساسی اتخاذ می‌شود. در حوزه حکمرانی، راهبردها بیانگر شیوه‌هایی هستند که رهبران برای مدیریت شرایط اجتماعی، حل مسائل و هدایت جامعه به سوی اهداف مورد نظر به کار می‌گیرند. (نساج، ۱۴۰۴ش، ص ۹)

در این مقاله، مراد از «راهبردهای امیرالمؤمنین علیه السلام در مواجهه با افکار عمومی»، مجموعه رفتارها، تصمیم‌ها و شیوه‌هایی است که آن حضرت در اداره جامعه اسلامی با توجه به وضعیت افکار عمومی جامعه اتخاذ کرده‌اند؛ رفتارهایی که گاه در قالب اقدام مستقیم و گاه در قالب خودداری از اقدام یا تأخیر در اجرای برخی اصلاحات جلوه‌گر شده است.

## ۳. تفاوت شرایط حکومت علوی با حکومت نبوی

حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جهات مختلف با حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تفاوت داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بنیان‌گذار جامعه اسلامی بودند و بسیاری از مسلمانان آن حضرت را به‌عنوان پیامبر الهی و مرجع نهایی در تصمیم‌گیری‌ها می‌پذیرفتند. در نتیجه، میزان پذیرش اجتماعی و اعتماد عمومی نسبت به ایشان بسیار گسترده بود.

اما در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، جامعه اسلامی دچار تحولات و دگرگونی‌های قابل توجهی شده بود. از یک سو، فاصله زمانی با عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سبب شده بود برخی سنت‌های اصیل اسلامی کمرنگ شود و در مقابل، برخی بدعت‌ها در جامعه رواج یابد. از



سوی دیگر، همه مسلمانان جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام را یکسان نمی دانستند و حتی در میان صحابه نیز درباره برتری ایشان اختلاف نظر وجود داشت.

نمونه ای از این مسئله در شورای تعیین خلیفه پس از عمر دیده می شود؛ جایی که برخی اعضای شورا عثمان را بر امیرالمؤمنین علیه السلام ترجیح دادند. چنین شرایطی نشان می دهد که افکار عمومی جامعه اسلامی در آن زمان نسبت به جایگاه واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام دچار نوعی تردید یا دست کم عدم اجماع بود.

در چنین فضایی، اداره جامعه و اجرای اصلاحات گسترده بدون توجه به وضعیت افکار عمومی ممکن نبود. از این رو در سیره حکومتی امیرالمؤمنین علیه السلام می توان نمونه های متعددی یافت که نشان می دهد آن حضرت ضمن پایبندی کامل به حق و عدالت، شرایط اجتماعی و میزان آمادگی مردم را نیز در نظر می گرفتند.

#### ۴. راهبرد امیرالمؤمنین علیه السلام در مواجهه با افکار عمومی

##### ۴.۱. عدم همراهی افکار عمومی با امیرالمؤمنین علیه السلام و ۲۵ سال خانه نشینی

چنان که پیش تر بیان شد، «افکار عمومی» همواره محصول تعقل ژرف یا داوری منصفانه جمعی نیست، بلکه مجموعه ای از گرایش های غالب جامعه است که ممکن است برآمده از تفکر، احساسات، تبلیغات، تعصبات، خواسته های نفسانی، یا حتی فریب خوردگی باشد. از این رو، گرایش توده ها لزوماً مساوی با شناخت حقیقت یا همراهی با مسیر حق نیست. با این توضیح، هرچند برای کنار زدن امیرالمؤمنین علیه السلام از خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلایل متعددی در سقیفه و بیرون از آن بیان شد، اما بی شک یکی از مهم ترین عوامل، عدم همراهی افکار عمومی جامعه بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف تنهایی خود پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

«پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بی وفایی یاران، به اطراف خود نگاه کردم؛ جز اهل بیت خود یآوری نیافتم که اگر مرا یاری می کردند، کشته می شدند. پس به مرگ آنان رضایت ندادم. چشم پر از خار و خاشاک را به اجبار فروبستم و با گلوبی که



استخوان شکسته در آن گیر کرده بود، جام تلخ حوادث را نوشیدم. خشم خود را فرو بردم و بر نوشیدن تلخ‌تر از حنظل شکیبایی نمودم.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۶)

این سخن نشان می‌دهد که افکار عمومی یا اساساً خواهان خلافت آن حضرت نبود، یا دست‌کم خلافت ایشان برای مردم تفاوت تعیین‌کننده‌ای با دیگران نداشت. مردم آمادگی جان‌فشانی برای بازگرداندن حق به جایگاه حقیقی آن را نداشتند؛ و همین امر، جامعه را از برکات حکومت علوی محروم ساخت.

در جای دیگری می‌فرمایند:

«آیا می‌پندارید من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌بندم؟ به خدا سوگند، من نخستین کسی بودم که او را تصدیق کردم و هرگز نخستین کسی نخواهم بود که او را تکذیب کنم. در کار خویش اندیشیدم و دیدم پیش از هر بیعتی، پیمان اطاعت از سفارش رسول خدا را بر عهده دارم؛ آن‌گاه که از من برای دیگری پیمان گرفت. فرمود اگر کار حکومت به جدال و خون‌ریزی انجامید، سکوت کن.» (نهج البلاغه، خطبه ۳۷)

پس سکوت حضرت، نتیجه‌ی نبود همراهی مردم و نیز پای‌بندی به عهد پیامبر بود.

آن حضرت هنگام برگزیدن عثمان در شورای شش نفره می‌گویند:

«همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم. سوگند به خدا بر آن‌چه انجام داده‌اید، گردن می‌نهم مادامی که اوضاع مسلمانان سامان داشته باشد و جز من بر دیگری ستم نشود. پاداش این صبر و گذشت را از خدا می‌خواهم و از زرق و برقی که به دنبال آن می‌روید، دوری می‌کنم.» (نهج البلاغه، خطبه ۷۶)

در این بیان آشکار است که امام علیه السلام با وجود حقانیت مطلق خود، به خاطر حفظ انسجام جامعه و جلوگیری از فروپاشی آن، از حق مسلم خویش چشم پوشیدند؛ زیرا افکار عمومی برای پذیرش حقیقت آماده‌ی همراهی نبود.

## ۲. ۴. پذیرش حکومت پس از همراهی افکار عمومی

امیرالمؤمنین علیه السلام تنها حاکم مشروع پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و هر حکومتی غیر از حکومت ایشان، در منطق شیعی، غاصب و نامشروع شمرده می‌شود. با این حال، ایشان تا



زمانی که مردم برای حکومت حق گرد نیامدند و مخالفت مستلزم ریختن خون مسلمانان بود، اقدام عملی برای تصدی خلافت نکردند. اما هنگامی که مردم خود به سوی ایشان آمدند، حکومت را برای انجام مسؤولیت الهی پذیرفتند.

حضرت در خطبه شمشقیه فضای بیعت را چنین توصیف می‌کنند:

«روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پرپشت کفتار بود؛ از هر طرف مرا احاطه کردند تا آن‌که نزدیک بود حسن و حسین علیهما السلام لگدمال شوند و ردای من از دو طرف پاره شد. مردم چون گله‌های انبوه گوسفند مرا در میان گرفتند.»  
(نهج البلاغه، خطبه ۳)

ایشان در توضیح چرایی پذیرش خلافت می‌فرمایند:

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علما عهد نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهانش می‌افکندم و رهایش می‌کردم و پایان خلافت را به ظرف اول آن باز می‌گرداندم. آن‌گاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است.» (همان)

این سخنان گویای چند نکته بنیادین است:

- امام علیه السلام در اصل خواهان حکومت نبودند و دنیا برای ایشان ارزشی نداشت.
- پذیرش حکومت تنها به دلیل اتمام حجت مردم و تعهد الهی برای دفاع از مظلومان بود.
- این سخنان، شبهه دنیاطلبی را برطرف می‌کرد و مردم را متوجه مسؤولیت سنگین بیعت با امام می‌ساخت.

در جای دیگری می‌فرمایند:

«مردم همانند شتران تشنه‌ای که به آبگاه رسیده و ساربان آن‌ها را رها کرده و بند از پایشان گشوده باشد، بر من هجوم آوردند و بر یکدیگر فشار می‌آوردند؛ چنان‌که پنداشتم مرا خواهند کشت یا برخی از آنان زیر دست و پای برخی دیگر خواهند مرد.» (نهج البلاغه، خطبه ۵۴)



این استقبال، نشانه تغییر افکار عمومی و خواست جدی جامعه برای بازگشت حکومت حق به صاحب اصلی آن بود.

### ۳. ۴. تغییر مرکز خلافت از مدینه به کوفه

مدینه، شهر پیامبر ﷺ، تنها شهری بود که با نزول قرآن فتح شد. این شهر کانون حکومت پیامبر ﷺ و نقطه آغاز عزت و اقتدار اسلام بود؛ جایی که مسلمانان از خواری و ضعف بیرون آمدند، پیامبر را با ایمان و جان و مال خود یاری کردند و اسلام در آن جا قدرت یافت. در همین سرزمین بود که نخستین پیروزی‌های برون مرزی مسلمانان رقم خورد و پرچم اسلام در سراسر جزیره العرب برافراشته شد.

با این حال، امام علی علیه السلام برخلاف پیامبر ﷺ و خلفای سه‌گانه پیشین، تصمیم گرفتند مرکز خلافت را از مدینه به کوفه منتقل کنند. این انتخاب، تنها یک جابه‌جایی جغرافیایی نبود، بلکه تصمیمی راهبردی و چندوجهی بود.

هرچند عوامل مختلفی همچون موقعیت جغرافیایی، اقتصادی و نظامی کوفه می‌توانست در این تصمیم مؤثر باشد، اما بی‌تردید یکی از مهم‌ترین دلایل، محبوبیت و جایگاه ویژه امام علی علیه السلام در میان مردم این شهر بود.

در قلمرو اسلامی آن روز، عراق - و به‌ویژه کوفه - بیش از هر شهر دیگر، خاستگاه شیفتگان و دلباختگان امیرالمؤمنین علیه السلام بود. محبت آن حضرت در میان مردم کوفه ریشه‌ای دیرینه داشت و فضای فکری و عاطفی شهر، سرشار از ارادت به ایشان بود. ابن‌عساکر از قول معمر نقل می‌کند: «از اهل کوفه تعجب می‌کنم؛ گویی کوفه بر محبت علی بنا شده است.» (ابن‌عساکر، (بی‌تا)، ص ۳۱۱)

خود امام علی علیه السلام نیز درباره این شهر فرموده‌اند: «خاک آن جا ما را دوست دارد و ما نیز آن را دوست می‌داریم... کوفه شهر ما و جایگاه شیعیان ماست.» (ابن‌ابی‌الحدید، (بی‌تا)، ص ۱۹۸)

این عشق و وفاداری به امام، حتی پیش از ورود ایشان به کوفه وجود داشت. هنگامی که مردم مدینه پس از قتل عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، خبر آن که به کوفه رسید، مردم این شهر بی‌درنگ با حضرت اعلام وفاداری کردند.

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد:



«وقتی خبر بیعت با علی علیه السلام به کوفه و سایر شهرها رسید، کوفه زودتر از همه شهرها بیعت خود را اظهار داشت. چون ابوموسی برای امام از مردم بیعت می‌گرفت، مردم به سوی او هجوم آوردند و بیعت کردند.» (مسعودی، ۱۴۱۱ش، ص ۳۷۰)

حتی زمانی که آتش فتنه‌ها زبانه کشید، مردم کوفه در همراهی با امام‌شان تزلزلی نشان ندادند. تبلیغات منفی چهره‌هایی چون ابوموسی اشعری - که سابقه‌ای ظاهراً نیکو داشت و در آن زمان از نفوذ اجتماعی برخوردار بود - نیز نتوانست آنان را از یاری امام در برابر طلحه و زبیر بازدارد؛ بلکه با سخنان کوبنده‌ای پاسخ دادند.

شیخ مفید در العجل روایت کرده است:

«وقتی حسن بن علی علیه السلام به فرمان امام وارد کوفه شد تا مردم را برای نبرد با شورشیان طلحه و زبیر فراخواند، ابوموسی به مردم گفت: به یاری علی نشتابید که این فتنه است؛ در خانه‌های خود بنشینید. زید بن صوحان برخاست و گفت: ای ابوموسی، آیا می‌خواهی آب فرات را از مسیر خود برگردانی؟ اگر می‌توانی چنین کنی، آن‌گاه مردم را نیز می‌توانی از علی بازداري! ای مردم، به سوی امیرالمؤمنین بروید، دعوت فرزند سیدمرسلین (امام حسن) را اجابت کنید، که با او به حق و رشد خواهید رسید. به خدا سوگند، من شما را نصیحت کردم؛ سخن مرا بپذیرید تا هدایت شوید.

سپس شخصی به نام عبدخیر برخاست و گفت: ای ابوموسی، آیا خبر داری که طلحه و زبیر با علی بیعت کرده‌اند؟ ابوموسی گفت: آری. عبدخیر پرسید: آیا علی کاری کرده که شکستن بیعتش جایز باشد؟ ابوموسی گفت: نمی‌دانم. عبدخیر گفت: ندانستی و نفهمیدی، پس ما نیز تو را وامی‌گذاریم تا بفهمی.» (شیخ مفید، ۱۴۱۶ق، صص ۲۴۸-۲۴۹)

انتخاب کوفه برای مرکز حکومت، نشانه‌ای از درایت سیاسی امام علیه السلام بود. ایشان در برابر جامعه‌ای قرار داشتند که از نظر فرهنگی و روانی، در مقایسه با مدینه، آمادگی بیشتری برای همراهی با اصلاحات و عدالت‌علوی داشت. در روزگاری که بسیاری از مناطق اسلامی در جنگال دنیاگرایی و قبیله‌گرایی گرفتار شده بودند، کوفه شهری بود که افکار عمومی در آن، نسبت به امام علی علیه السلام قضاوتی روشن‌تر و منصفانه‌تر داشت.



البته دشواری‌های حکومت امام علیه السلام به قدری زیاد بود که حتی در میان همین مردمان دوست‌دار نیز، دل‌آزردگی و گلایه‌های فراوانی وجود داشت. تا آنجا که امام علیه السلام در نامه‌ها و خطبه‌های خود، بارها از خون‌دل خوردن‌ها و ناسپاسی جامعه‌اش شکوه کرده‌اند. باین حال، تصمیم ایشان برای مرکزیت کوفه، راه را برای اجرای عدالت و آغاز حرکت اصلاحی اسلام‌محور فراهم ساخت؛ حرکتی که گرچه سخت، اما تاریخ را دگرگون کرد.

#### ۴. ۴. نقش افکار عمومی در عدم اجرای برخی مصادیق عدالت و مقابله با برخی مفاسد و بدعت‌ها

بی‌تردید عادلانه‌ترین حکومت دینی در تاریخ اسلام، حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. اجرای عدالت در این دوره به اندازه‌ای جدی و قاطع بود که برای گروهی از صاحبان منافع و امتیازات، تلخ و دشوار می‌نمود و همین امر آنان را در برابر آن حضرت قرار داد. پافشاری امام علیه السلام بر عدالت، نه تنها مخالفت برخی گروه‌ها را برانگیخت، بلکه در مواردی موجب شد آن حضرت در مسیر دشوار تحقق عدالت، با کاهش همراهی یاران نیز مواجه شوند. حتی می‌توان گفت قاطعیت در مبارزه با مفاسد و پایبندی به اصول عدالت، از عواملی بود که حکومت علوی را با چالش‌های جدی روبه‌رو ساخت و در نهایت به کوتاه شدن دوران آن انجامید.

با این حال، در کنار این قاطعیت، شرایط اجتماعی و فضای حاکم بر جامعه اسلامی به گونه‌ای بود که در برخی موارد، به دلیل عدم همراهی مردم و نپذیرفتن افکار عمومی، امکان اجرای برخی مصادیق عدالت و اصلاحات مورد نظر امام علیه السلام فراهم نمی‌شد. جامعه‌ای که طی سال‌ها به برخی رویه‌ها و بدعت‌ها خو گرفته بود، آمادگی پذیرش تغییرات بنیادین و بازگشت کامل به سنت نبوی را نداشت. از این رو، هرچند امام علی علیه السلام بر اجرای عدالت تأکید داشتند، اما در مواردی ملاحظات اجتماعی و خطر فروپاشی انسجام جامعه اسلامی مانع از اجرای فوری برخی اصلاحات می‌شد.

در این زمینه، روایتی نسبتاً طولانی و معتبر از کتاب شریف الکافی نقل شده است که در آن امیرالمؤمنین علیه السلام به مجموعه‌ای از بدعت‌ها و انحرافات اشاره می‌کنند که به دلیل شرایط اجتماعی و واکنش احتمالی جامعه، امکان اصلاح فوری آن‌ها فراهم نبوده است. آن حضرت در این روایت - که در قالب خطبه‌ای ایراد شده - بیست‌وهشت مورد از این موارد را



برمی‌شمارند و تصریح می‌کنند که اگر می‌خواستند آن‌ها را اصلاح کنند، مردم تاب تحمل آن را نداشتند و سپاهیان از اطراف ایشان پراکنده می‌شدند؛ به بیان دیگر، افکار عمومی جامعه چنین اصلاحاتی را بر نمی‌تافت.

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از حمد و ثنای الهی و اشاره به فتنه‌های دشوار، رو به مردم کردند؛ در حالی که گروهی از بستگان، یاران و شیعیان آن حضرت در اطراف ایشان حضور داشتند. آن حضرت فرمودند:

«... خلفای پیش از من کارهایی انجام دادند که در آن‌ها با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کردند و آگاهانه بنای مخالفت با آن حضرت را نهادند؛ پیمان او را شکستند و سنت او را دگرگون ساختند. اگر مردم را وادار کنم که این امور را ترک کنند و آن‌ها را به جایگاه اصلی خود بازگردانم و به آنچه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود بازگردانم، سپاه من از گرد من پراکنده می‌شوند و تنها می‌مانم، یا با گروه اندکی از شیعیانم که برتری و حقانیت من و وجوب امامت مرا از کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌شناسند. به من بگویید اگر دستور می‌دادم که مقام ابراهیم علیه السلام را به همان جایگاهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده بود بازگردانند؛ فدک را به وارثان فاطمه بازگردانم؛ پیمان‌های اندازه‌گیری زکات را به حالت نخستین بازگردانم؛ زمین‌هایی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به گروهی بخشیده بود و دستور آن حضرت اجرا نشده بود، به صاحبانش بازگردانم؛ خانه جعفر را به وارثانش بازگردانم و آن را از مسجد جدا سازم؛ و احکام برخی دآوری‌های نادرست را برگردانم؛ زنانی را که به ناحق همسر مردانی شده‌اند از آنان بازستانم و به همسران حقیقی‌شان بازگردانم و حکم الهی را درباره آنان جاری سازم؛ و مردمان بنی‌تغلب را به اسارت گیرم؛ و آن مقدار از زمین‌های خیبر را که میان افراد تقسیم شده است بازگردانم؛ و دفترهای عطایای ماهانه را از میان بردارم و همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اموال را به طور مساوی تقسیم می‌کرد، تقسیم نمایم؛ و آن را وسیله رفاه ثروتمندان قرار ندهم؛ و معیارهای نادرست اندازه‌گیری زمین‌ها را کنار گذارم؛ و ازدواج‌ها را بر اساس برابری اسلامی سامان دهم؛ و خمس رسول خدا را همان‌گونه که خداوند مقرر کرده جاری سازم؛ و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به اندازه پیشین



بازگردانم و درهایی را که به سوی آن گشوده شده بیندم و درهایی را که بسته شده بگشایم؛ و مسح بر کفش را حرام اعلام کنم؛ و برای نوشیدن نبیذ حد الهی جاری سازم؛ و مردم را به حلال بودن دو متعه وادارم؛ و دستور دهم که در نماز میت پنج تکبیر گفته شود؛ و مردم را وادار کنم که «بسم الله الرحمن الرحیم» را در نماز بلند بخوانند؛ و کسانی را که رسول خدا ﷺ تبعید کرده بود از مسجد بیرون کنم و کسانی را که آن حضرت در مسجد جای داده بود بازگردانم؛ و مردم را بر حکم قرآن وادارم و طلاق را بر اساس سنت اجرا کنم؛ و صدقات را به مصارف واقعی آن بازگردانم؛ و وضو و غسل و نماز را به روش و زمان و جایگاه اصلی خود بازگردانم؛ و مردم نجران را به سرزمین خود بازگردانم؛ و اسیران فارس و دیگر ملت‌ها را بر اساس کتاب خدا و سنت رسول او سامان دهم، در این صورت مردم از گرد من پراکنده می‌شوند.

به خدا سوگند، حتی زمانی که مردم را از برگزاری نماز مستحبی رمضان به جماعت بازداشتم و به آنان گفتم که این کار بدعت است، برخی از سپاهیانم فریاد زدند: ای اهل اسلام! سنت عمر دگرگون شد! ما را از نماز مستحب در ماه رمضان بازمی‌دارند! و بیم آن داشتم که از سوی سپاه خود علیه من شورش کنند؛ همان‌گونه که از این امت تفرقه و پیروی از پیشوایان گمراهی را دیده‌ام...» (کلینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۸، صص ۵۸-۵۹).

این روایت به روشنی نشان می‌دهد که یکی از عوامل مهم در عدم اجرای فوری برخی اصلاحات، شرایط اجتماعی و واکنش افکار عمومی جامعه بوده است. بسیاری از این رویه‌ها در طول سالیان متمادی در جامعه رواج یافته و به صورت عادت و حتی سنت تلقی شده بود؛ از این رو، مقابله ناگهانی با آن‌ها می‌توانست جامعه را دچار بحران و تفرقه سازد. در چنین فضایی، احتمال داشت برخی افراد دچار تردید نسبت به اصل دین شوند و گروهی دیگر - به گمان دفاع از اسلام - در برابر امام علیه السلام به مقابله برخیزند.

بر همین اساس، امیرالمؤمنین علیه السلام در برخی موارد از اجرای فوری این اصلاحات خودداری کردند تا از فروپاشی اجتماعی و پراکندگی نیروهای جامعه اسلامی جلوگیری شود. بنابراین، می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین موانع در تحقق کامل برخی مصادیق عدالت و

اصلاحات در حکومت علوی، شرایط افکار عمومی جامعه و عدم آمادگی آن برای پذیرش این تغییرات بنیادین بوده است.

#### ۵. ۴. نقش افکار عمومی در پذیرش حکمیت در جنگ صفین

جنگ صفین در سال ۳۷ هجری قمری میان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و معاویه رخ داد. این نبرد پس از روزهای متوالی درگیری‌های سخت و فرسایشی میان دو سپاه ادامه یافت و در نهایت شکست سپاه معاویه بسیار نزدیک شد. در چنین شرایطی، معاویه برای یافتن راه چاره به عمرو بن عاص متوسل شد (ابن ابی‌الحدید، (بی تا)، ج ۲، ص ۲۱۰).

به پیشنهاد عمرو بن عاص و با دستور معاویه، سپاهیان شام قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها برافراشتند و با طرح شعار «حاکم میان ما و شما کتاب خدا باشد» کوشیدند روند جنگ را متوقف کنند. آنان با بهره‌گیری از فضای عاطفی و دینی موجود در میان مسلمانان، سپاه عراق را خطاب قرار داده و فریاد می‌زدند: «ای اهل عراق! درباره زنان و فرزندان خود بیندیشید؛ اگر شما از میان بروید، چه کسی در برابر رومیان، ترکان و پارسیان خواهد ایستاد؟» (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ق، ص ۴۷۸).

این اقدام که در واقع حيله‌ای سیاسی و جنگی از سوی عمرو بن عاص بود، تأثیر قابل توجهی بر بخشی از سپاه امام علیه السلام گذاشت و موجب ایجاد دودستگی در میان آنان شد. گروهی از سپاهیان بر این باور بودند که اکنون دشمن به داوری قرآن تن داده و ادامه جنگ در چنین شرایطی روا نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام با صراحت با این برداشت مخالفت کردند و اعلام داشتند که این اقدام چیزی جز فریب و نیرنگ نیست؛ با این حال، فشار و اصرار گروهی از سپاهیان - از جمله اشعث بن قیس و افراد قبيله او - موجب شد که آن حضرت ناگزیر حکمیت قرآن را بپذیرند. در نتیجه، امام علی علیه السلام در نامه‌ای به معاویه، ضمن تصریح به اینکه او اهل عمل به قرآن نیست، اصل حکمیت را پذیرفتند (نصر بن مزاحم، همان، ص ۴۹۰).

امام علی علیه السلام درباره شعار خوارچ که پس از این واقعه سر داده شد، فرمودند:

«(لا حکم إلا لله) سخن حقی است که از آن اراده باطل شده است. آری، فرمانی جز فرمان خدا نیست؛ اما اینان می‌گویند زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم ناگزیر از داشتن زمامداری نیک یا بد هستند، تا مؤمنان در سایه حکومت



به کار خویش پردازند و کافران نیز بهره‌مند شوند. در پرتو حکومت است که بیت‌المال گردآوری می‌شود، با دشمنان مبارزه می‌گردد، راه‌ها امن می‌شود و حق ضعیف از نیرومند گرفته می‌شود؛ نیکوکاران در آسایش زندگی می‌کنند و از دست بدکاران در امان می‌مانند» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰).

آن حضرت همچنین در اشاره به ماجرای حکمیت و فشار سپاهیان برای پذیرش آن فرمودند: «آنگاه که شامیان در گرماگرم جنگ و در لحظه‌های پیروزی ما، با حيله و نیرنگ قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بلند کردند، شما گفتید: شامیان برادران ما و هم‌کیش ما هستند؛ از ما می‌خواهند از خطای آنان درگذریم و به حاکمیت کتاب خدا رضایت داده‌اند، پس نظر ما این است که سخن آنان را بپذیریم و از جنگ دست برداریم. اما من به شما گفتم: این توطئه‌ای است که ظاهرش ایمان و باطنش دشمنی و کینه‌توزی است؛ آغازش رحمت و پایانش پشیمانی است. پس در همین حال به نبرد ادامه دهید و از راهی که در پیش گرفته‌اید منحرف نشوید... اما دریغ که دیدم شما به خواسته شامیان گردن نهاده‌اید و حکمیت را پذیرفتید» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲).

امام علی علیه السلام در سخن دیگری نیز تصریح می‌کنند که پذیرش حکمیت برخلاف نظر ایشان و در نتیجه فشار سپاهیان بوده است:

«من شما را از این حکمیت نهی کردم، ولی شما با سرسختی مخالفت کردید تا مرا به پذیرش آن وادار ساختید» (نهج البلاغه، خطبه ۳۶).

این شواهد تاریخی نشان می‌دهد که ماجرای حکمیت بیش از آنکه ناشی از اراده و تصمیم سیاسی امام علی علیه السلام باشد، نتیجه فضای روانی و اجتماعی حاکم بر سپاه عراق بود. بخشی از نیروهای سپاه که بعدها به خوارج شهرت یافتند، تحت تأثیر ظاهر فریبنده اقدام شامیان قرار گرفتند و با نوعی ساده‌اندیشی مذهبی، شعار بازگشت به حکم قرآن را پذیرفتند. این گرایش به سرعت در میان بخشی از سپاه گسترش یافت و نوعی فشار عمومی بر امام علیه السلام برای پذیرش حکمیت ایجاد کرد.

افزون بر این، همین فضای افکار عمومی در انتخاب داور نیز تأثیرگذار بود. هنگامی که امام علی علیه السلام افرادی همچون مالک اشتر را برای داوری مناسب می‌دانستند، گروهی از

سپاهیان با این انتخاب مخالفت کردند و در نهایت عبدالله بن قیس اشعری (ابوموسی اشعری) را بر امام تحمیل نمودند. گرایش این گروه به صلح و پرهیز از ادامه جنگ - که ابوموسی اشعری نیز آن را ترویج می کرد - سبب شد آنان گزینه های دیگری را نپذیرند. بر این اساس، ماجرای حکمیت در صفین نمونه ای روشن از تأثیر افکار عمومی و فضای روانی جامعه بر تصمیمات سیاسی در حکومت علوی است. فشار بخشی از سپاهیان و گرایش عمومی آنان به پذیرش پیشنهاد ظاهراً دینی شامیان، مانعی جدی در برابر ادامه نبرد با معاویه ایجاد کرد و امام علی علیه السلام را ناگزیر ساخت برخلاف تشخیص خود، حکمیت را بپذیرند. این رخداد نشان می دهد که حتی در حکومت حق نیز گاه شرایط اجتماعی و افکار عمومی می تواند در مسیر اجرای تصمیمات سیاسی و نظامی نقش تعیین کننده ای ایفا کند.

#### ۴.۶. نقش افکار عمومی در نصب برخی کارگزاران

در موارد متعددی در دوران حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، آن حضرت علیرغم تمایل و تشخیص شخصی خود، ناچار می شدند افرادی را به عنوان کارگزار منصوب یا در سمت خود ابقا کنند. در بسیاری از این موارد، فشار خواص، قبایل یا افکار عمومی جامعه چنین تصمیمی را بر امام تحمیل می کرد و مانع از اجرای کامل نظر و انتخاب مطلوب ایشان می شد. این مسئله نشان می دهد که در ساختار اجتماعی آن روزگار، ملاحظات سیاسی و اجتماعی و نیز توجه به خواست عمومی مردم، در برخی مواقع بر تصمیمات اجرایی حکومت تأثیرگذار بوده است.

##### ۴.۶.۱. انتصاب ابوموسی اشعری به عنوان حاکم کوفه

پس از کشته شدن عثمان و بیعت مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام، آن حضرت در راستای اصلاح ساختار اداری حکومت، بسیاری از کارگزاران دوره عثمان را که به فساد یا سوءمدیریت متهم بودند، از مقام خود برکنار کردند و افراد صالح و مورد اعتماد را به جای آنان منصوب نمودند. در این میان، وضعیت کوفه شرایط ویژه ای داشت. در اواخر دوران عثمان، مردم کوفه سعید بن عاص - حاکم منصوب عثمان - را از شهر اخراج کرده بودند و خود ابوموسی اشعری را به عنوان حاکم برگزیده بودند. هم زمان، گروهی از انقلابیون کوفه به سرپرستی مالک اشتر به مدینه آمده بودند و در تحولات منتهی به براندازی عثمان نقش مهمی ایفا کرده بودند.



امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز خلافت خود تصمیم داشتند ابوموسی اشعری را از حکومت کوفه برکنار کنند و فردی را که صلاح می‌دانستند به جای او منصوب نمایند. با این حال، در برخی نقل‌های تاریخی آمده است که مالک اشتر - که در آن زمان سرپرستی انقلابیون کوفه حاضر در مدینه را بر عهده داشت - به امام عرض کرد که مردم کوفه ابوموسی را پذیرفته‌اند و خود آنان او را به حکومت رسانده‌اند؛ از این رو شایسته است که او همچنان در مقام خود باقی بماند (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۹).

از آنجا که این درخواست بازتاب خواست عمومی انقلابیون کوفه و بخش قابل توجهی از مردم آن شهر بود، امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر اولیه خود صرف نظر کردند و به احترام این خواست عمومی، ابوموسی اشعری را در سمت حکومت کوفه تثبیت نمودند. در واقع، ملاحظه افکار عمومی و پرهیز از ایجاد نارضایتی و پراکندگی در میان یاران و حامیان حکومت، از عواملی بود که سبب شد امام علی علیه السلام چنین تصمیمی اتخاذ کنند.

#### ۲.۶.۴. انتصاب محمد بن ابی بکر به عنوان حاکم مصر

نمونه دیگری از تأثیر افکار عمومی در انتصاب کارگزاران را می‌توان در ماجرای حکومت مصر مشاهده کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام پس از شهادت محمد بن ابی بکر درباره این انتصاب چنین فرمودند:

«می‌خواستم هاشم بن عتبّه را فرماندار مصر کنم؛ اگر او را انتخاب می‌کردم میدان را برای دشمنان خالی نمی‌گذاشت و به عمرو عاص و لشکریانش فرصت نمی‌داد. این سخن به معنای نکوهش محمد بن ابی بکر نیست؛ زیرا او مورد علاقه و محبت من بود و در دامانم پرورش یافته بود» (نهج البلاغه، خطبه ۶۸).

به نظر می‌رسد این سخن اشاره به آن دارد که امام علی علیه السلام با وجود علاقه فراوانی که به محمد بن ابی بکر داشتند و با وجود ایمان و صداقت او، ترجیح می‌دادند فردی توانمندتر و باتجربه‌تر همچون هاشم بن عتبّه - معروف به مرقال - را به حکومت مصر منصوب کنند؛ زیرا وی از نظر شجاعت، تجربه نظامی و توانایی اداره بحران‌ها، از محمد بن ابی بکر برتر بود. با این حال، گروهی از اصحاب و یاران امام بر انتصاب محمد بن ابی بکر اصرار داشتند. یکی از دلایل این اصرار آن بود که وی فرزند ابوبکر بود و در میان مردم مصر شناخت و



مقبولیت بیشتری داشت. افزون بر این، در جریان اعتراضات مردم مصر علیه عثمان، محمد بن ابی بکر با مصریان همکاری و همراهی کرده بود و همین امر سبب شده بود در میان آنان از نفوذ و محبوبیت قابل توجهی برخوردار باشد.

با وجود این امتیازات، امام علی علیه السلام آگاه بودند که محمد بن ابی بکر از نظر سن و تجربه سیاسی و نظامی در سطحی پایین تر قرار دارد و توانایی مقابله با بحران‌های دشوار مصر - به ویژه در برابر تهدیدهای معاویه و عمرو بن عاص - را به اندازه هاشم بن عتبّه ندارد. با این حال، یاران امام از همه این ابعاد به طور کامل آگاه نبودند و با اصرار و فشار خود، آن حضرت را به پذیرش این انتخاب سوق دادند.

به تعبیر برخی شارحان نهج البلاغه، این فشارها شباهت زیادی به ماجرای حکمیت در صفین داشت؛ جایی که امام علی علیه السلام نیز برخلاف تشخیص خود و در نتیجه اصرار گروهی از یاران، ناگزیر به پذیرش تصمیمی شدند که بعدها پیامدهای منفی آن آشکار گردید. چنان که پس از شهادت محمد بن ابی بکر و سقوط مصر به دست عمرو بن عاص، روشن شد که اگر هاشم بن عتبّه به حکومت مصر منصوب می شد، احتمالاً سرنوشت این منطقه مهم به گونه ای دیگر رقم می خورد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶ ش، ج ۲، ص ۱۲۳).

همچنین در مورد اشعث بن قیس - که از بزرگان قبیله کِنده به شمار می رفت - و باقی ماندن او در مقام کارگزاری آذربایجان نیز می توان نشانه هایی از تأثیر افکار عمومی و ملاحظات قبیله ای بر تصمیمات حکومتی مشاهده کرد؛ زیرا نفوذ اجتماعی و جایگاه قبیله ای او در میان قبایل منطقه، عاملی بود که بر ابقای وی در این منصب تأثیر گذاشت.

این نمونه ها نشان می دهد که در برخی موارد، شرایط اجتماعی و فشار افکار عمومی یا گروه های بانفوذ، در تصمیم گیری های اجرایی حکومت علوی نقش داشته و گاه موجب شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام برخلاف تشخیص اولیه خود، به انتخاب هایی تن دهند که با ملاحظات سیاسی و اجتماعی آن زمان سازگارتر بوده است.

#### ۴.۷. سخنرانی ها و جهت دهی افکار عمومی در مسیر حق

با گذشت سال هایی از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و با توجه به تفاوت شرایط اجتماعی و سیاسی عصر امیرالمؤمنین علیه السلام با دوران حکومت نبوی - که پیش تر بدان اشاره شد - تحقق



عدالت و احیای ارزش‌های اصیل اسلامی در جامعه اسلامی با دشواری‌های فراوانی همراه بود. گسترش بدعت‌ها، دگرگونی ارزش‌ها و نفوذ گرایش‌های دنیامدارانه در میان بخشی از جامعه، شرایطی پدید آورده بود که اجرای کامل عدالت و بازگرداندن جامعه به مسیر اصیل اسلامی را برای امام علی علیه السلام به مأموریتی پیچیده و پرچالش تبدیل می‌کرد.

از سوی دیگر، تحقق اهداف حکومت اسلامی بدون همراهی مردم و هدایت صحیح افکار عمومی امکان‌پذیر نبود. از همین رو بخش مهمی از خطبه‌ها و سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام در راستای هدایت افکار عمومی و آماده‌سازی جامعه برای همراهی با مسیر حق ایراد شده است. در این سخنان، گاه با تبیین حقیقت فتنه‌ها و روشنگری درباره رویدادهای سیاسی، گاه با یادآوری ارزش‌های فراموش‌شده و گاه با تشویق یا نکوهش یاران، تلاش می‌شد تا جامعه اسلامی نسبت به مسئولیت‌های خود آگاه شده و در مسیر تحقق عدالت و مقابله با انحرافات همراهی کند. در ادامه، به اختصار به برخی از این شیوه‌های هدایت افکار عمومی در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می‌شود.

#### ۱. ۷. ۴. تبیین وقایع و مسائل برای تنویر افکار عمومی

یکی از مهم‌ترین عواملی که در حکومت علوی موجب محدودیت در اقدام و اجرای برنامه‌های اصلاحی می‌شد، فضای فتنه‌آلود جامعه و غبارآلود شدن مرز میان حق و باطل بود. در چنین شرایطی، تشخیص حقیقت برای بسیاری از مردم دشوار شده بود. از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ها و سخنان خود می‌کوشیدند با روشنگری و تحلیل حوادث، حقیقت را برای مردم آشکار سازند و جایگاه جبهه حق را به روشنی معرفی کنند تا یاران ایشان با بصیرت و آگاهی در کنار امام جامعه قرار گیرند.

حضرت در تبیین ماهیت فتنه‌ها و علل شکل‌گیری آنها می‌فرمایند:

«ابتدای ظهور فتنه‌ها هواهایی است که پیروی می‌شود، و احکامی که در چهره بدعت خودنمایی می‌کند، در این فتنه‌ها و احکام با کتاب خدا مخالفت می‌شود، و مردانی مردان دیگر را بر غیر دین خدا یاری و پیروی می‌نمایند. اگر باطل از آمیزش با حق خالص می‌شد راه بر حق جویان پوشیده نمی‌ماند. و اگر حق در پوشش باطل پنهان نمی‌گشت زبان دشمنان یاوه گو از آن قطع می‌گشت. ولی پاره‌ای از حق و پاره‌ای از



باطل فراهم شده و در هم آمیخته می‌شود، در این وقت شیطان بر دوستانش مسلط می‌شود، و آنان که لطف حق شاملشان شده نجات می‌یابند.» (نهج البلاغه، خطبه ۵۰) با توجه به این که جنگ‌های دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام - مانند جمل، صفین و نهروان - ظاهراً میان گروه‌هایی از مسلمانان رخ می‌داد، ضرورت روشنگری درباره علل و ریشه‌های این درگیری‌ها بیش از پیش احساس می‌شد. از همین رو امام علی علیه السلام خود را موظف می‌دانستند که درباره زمینه‌ها و انگیزه‌های این جنگ‌ها به روشنگری بپردازند و حتی در مواردی حقیقت را برای مخالفان و دشمنان نیز بیان کنند.

حضرت به خوبی آگاه بودند که عدم همراهی مردم با امام جامعه، شکست و ضعف جبهه حق را در پی خواهد داشت. در این باره می‌فرمایند:

«دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد؛ زیرا آنها در یاری کردن باطل خود وحدت دارند و شما در دفاع از حق متفرقید. شما امام خود را در حق نافرمانی می‌کنید و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند. آنها نسبت به رهبر خود امانتدارند و شما خیانتکارید، آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی. اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شما امانت دهم می‌ترسم بند آن را بدزدید.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۵)

در واقع خطبه‌ها و سخنان امام علی علیه السلام درباره جنگ‌های جمل، صفین و نهروان و نیز تحلیل ریشه‌های انحرافات موجود در جامعه، تلاشی در جهت آماده‌سازی افکار عمومی برای همراهی با امام جامعه به شمار می‌رفت. حضرت پیش از هر اقدام عملی، می‌کوشیدند با تبیین منطقی و اقناع افکار عمومی، ضرورت جهاد و مقابله با جریان‌های منحرف را برای مردم روشن سازند. از این رو شیوه حکمرانی ایشان مبتنی بر صدور دستور حکومتی نبود، بلکه تلاش می‌کردند مردم با آگاهی و بصیرت در کنار حق قرار گیرند.

از دیگر موضوعاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای آگاه‌سازی جامعه بدان توجه داشتند، تبیین حقوق متقابل مردم و حاکمیت بود. حضرت بارها در سخنان خود به این موضوع پرداخته‌اند تا مردم بدانند همان‌گونه که در برابر حاکم اسلامی حقوقی دارند، در مقابل نیز وظایفی بر



مجلس شورای اسلامی

عهده آنان قرار دارد. خطبه‌های ۳۴ و ۲۱۶ نهج البلاغه از جمله نمونه‌های مهمی است که در آنها به روشنی از حقوق متقابل حاکم و مردم سخن گفته شده است.

## ۲. ۷. ۴. یادآوری مرگ و پرهیز از رفاه‌زدگی

با گذشت بیش از دو دهه از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بسیاری از ارزش‌های صدر اسلام به تدریج کمرنگ شده یا در معرض فراموشی قرار گرفته بود. حتی برخی از کسانی که در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله در میدان‌های جهاد آماده فدا کردن جان خویش بودند، در دوره‌های بعد گرفتار دل‌بستگی‌های دنیوی شده و گاه در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام صف‌آرایی می‌کردند.

در چنین فضایی، یکی از شیوه‌های مهم تربیتی و هدایتی امام علی علیه السلام یادآوری حقیقت مرگ، ناپایداری دنیا و ضرورت پرهیز از رفاه‌زدگی بود. حضرت با این یادآوری‌ها می‌کوشیدند نگاه جامعه را از دل‌بستگی به دنیا به سوی آخرت معطوف سازند تا روحیه ایثار و فداکاری در راه ارزش‌های الهی در میان مردم تقویت شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد متعددی درباره بی‌ارزشی دنیا و حتمیت مرگ سخن گفته‌اند و حتی در بسیاری از خطبه‌های سیاسی نیز این حقیقت بنیادین را به مردم یادآوری کرده‌اند. از جمله در خطبه ۱۳۲ نهج البلاغه می‌فرمایند:

«به خدا سوگند، این که می‌گویم بازی نیست، جدی و حقیقت است، دروغ نیست، و آن چیزی جز مرگ نیست، که بانگ دعوت کننده‌اش رساست و به سرعت همه را می‌میراند...»

همچنین در خطبه‌ای دیگر می‌فرمایند:

«و همانا دنیا نهایت دیدگاه کور دلان است که آن سوی دنیا را نمی‌نگرند، اما انسان آگاه نگاهش از دنیا عبور کرده و از پس آن سرای جاویدان آخرت را می‌بیند...»

(نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳)

در بسیاری از خطبه‌های دیگر نیز حضرت با یادآوری مرگ، توصیف سرنوشت گذشتگان و هشدار نسبت به غفلت از آخرت، تلاش می‌کنند تا آنچه در نگاه مردم دور و نامحسوس جلوه می‌کند، به امری نزدیک و ملموس تبدیل شود؛ تا مبادا دل‌بستگی به زندگی کوتاه دنیوی، انسان را از توجه به حیات جاویدان آخرت باز دارد.



### ۳. ۷. ۴. یادآوری دوران پیامبر و مقایسه با یاران

از دیگر روش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام برای جهت‌دهی به افکار عمومی و برانگیختن روحیه مسئولیت‌پذیری در میان مردم، یادآوری دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مقایسه آن با وضعیت جامعه در عصر خود بود. حضرت با بیان ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فداکاری‌های یاران نخستین اسلام، می‌کوشیدند روحیه ایثار و استقامت را در میان مسلمانان زنده کنند. در این سخنان، مردم هم با سیره حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آشنا تر می‌شدند و هم با مقایسه وضعیت خود با یاران پیامبر، به بازنگری در رفتار و مواضع خویش ترغیب می‌گردیدند. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جنگ می‌کردیم، که این مبارزه بر ایمان و تسلیم ما می‌افزود...» (نهج البلاغه، خطبه ۵۶)

اشاره به سختی‌های دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از خودگذشتگی مسلمانان نخستین، در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام فراوان دیده می‌شود و یکی از شیوه‌های مهم ایشان برای برانگیختن احساس مسئولیت و بازگرداندن جامعه به روحیه جهادی صدر اسلام به شمار می‌آید.

### ۴. ۷. ۴. ترغیب یاران به پایداری در صراط حق

امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار تبیین و روشن‌گری، از شیوه‌های تشویقی نیز برای تقویت روحیه یاران بهره می‌گرفتند. تکریم و تجلیل از یارانی که در مسیر حق استقامت نشان می‌دادند، یکی از ابزارهای مهم برای تقویت انسجام جبهه حق و جلب همراهی افکار عمومی بود. برای نمونه، حضرت پیش از آغاز جنگ جمل خطاب به یاران خود فرمودند:

«مردم! هم‌اکنون آتش جنگ میان شما و اهل قبله شعله‌ور شده است و این پرچم را جز افراد آگاه و شکیبا و دانا به جایگاه حق بر دوش نمی‌کشند...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳)

پس از پایان جنگ جمل نیز در خطاب به یاران خویش فرمودند:

«شما یاران حق و برادران دینی من هستید؛ در روز جنگ چون سپری محافظ در برابر

ضربه‌هایید و در خلوت‌ها محرم اسرار من هستید...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸)

همچنین در جریان جنگ صفین برای تقویت روحیه یاران می‌فرمایند:



«هر کدام از شما که در میدان نبرد دلاوری در خود احساس کرد و برادر خود را سست دید، باید به شکرانه این نعمت از او دفاع کند، همان‌گونه که از خود دفاع می‌کند.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳)

این گونه سخنان نشان می‌دهد که تشویق و تقویت روحیه یاران نیز بخشی از راهبرد امام علی علیه السلام برای هدایت افکار عمومی و تثبیت جبهه حق بوده است.

#### ۵. ۷. ۴. نکوهش کوفیان و مذمت سستی آنان

در کنار تشویق و تکریم یاران وفادار، امیرالمؤمنین علیه السلام گاه با لحنی تند به نکوهش سستی‌ها و کوتاهی‌های برخی از یاران - به ویژه در کوفه - می‌پرداختند. این نکوهش‌ها را می‌توان نوعی شیوه تربیتی و روانی برای بیدارسازی جامعه و تحریک افکار عمومی در جهت بازگشت به مسئولیت‌های دینی دانست.

بدیهی است ایستادن در کنار امامی که قصد داشت با بدعت‌ها، فسادها و انحرافات ریشه‌دار مقابله کند، نیازمند روحیه‌ای ایثارگرانه و آمادگی برای تحمل سختی‌ها بود. از این رو روحیه رفاه‌طلبی، سستی و غفلت با همراهی واقعی در مسیر علوی سازگار نبود. در چنین شرایطی امام علیه السلام بارها با نکوهش این روحیات، مردم را به بیداری فرا می‌خواندند. از جمله در خطبه‌ای خطاب به کوفیان می‌فرمایند:

«نفرین بر شما کوفیان که از فراوانی سرزنش شما خسته شدم. آیا به جای زندگی جاویدان آخرت به زندگی زودگذر دنیا رضایت داده‌اید و به جای عزت و سربلندی، ذلت را برگزیده‌اید؟...» (نهج البلاغه، خطبه ۳۴)

همچنین در خطبه‌ای دیگر می‌فرمایند:

«شامیان بر شما پیروز خواهند شد؛ نه از آن رو که از شما به حق سزاوارترند، بلکه بدان سبب که آنان در راه باطل فرمانبردار رهبر خویش‌اند و شما در گرفتن حق من سستی می‌ورزید...» (نهج البلاغه، خطبه ۹۷)

در موارد دیگری نیز حضرت با لحنی شدیدتر از سستی یاران انتقاد کرده و آنان را به حرکت و پایداری فرا می‌خواند؛ چنان‌که در خطبه ۲۷ نهج البلاغه با اشاره به حمله سپاه شام به شهر انبار، کوتاهی مردم کوفه را به شدت نکوهش می‌کنند.



این گونه سخنان در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام فراوان دیده می‌شود. هرچند در ظاهر این عبارات بیانگر رنج‌ها و دشواری‌هایی است که امام علیه السلام در مسیر اجرای عدالت و مقابله با انحرافات متحمل شدند، اما با توجه به جایگاه هدایتی امام و لحن این خطبه‌ها می‌توان دریافت که یکی از اهداف مهم آنها بیدارسازی جامعه و تحریک افکار عمومی برای پایداری در مسیر حق بوده است.

### نتیجه‌گیری

بررسی سیره حکومتی امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می‌دهد که افکار عمومی یکی از عوامل مؤثر در فرایند اداره جامعه اسلامی بوده است. آن حضرت در عین پابندی کامل به اصول الهی و اجرای عدالت، همواره واقعیت‌های اجتماعی و میزان آمادگی جامعه برای پذیرش اصلاحات را مورد توجه قرار می‌دادند.

نمونه‌هایی مانند سکوت بیست و پنج ساله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پذیرش خلافت پس از اقبال گسترده مردم، انتقال مرکز خلافت به کوفه، پذیرش حکمیت در جنگ صفین، و نیز خودداری از اجرای برخی اصلاحات به دلیل عدم همراهی جامعه، نشان می‌دهد که امام علیه السلام در مدیریت جامعه اسلامی، شرایط افکار عمومی را نادیده نمی‌گرفتند.

در عین حال، سیره آن حضرت نشان می‌دهد که توجه به افکار عمومی به معنای تبعیت از آن نیست؛ بلکه هدف اصلی، هدایت و اصلاح افکار عمومی در مسیر حق بوده است. از همین رو بخش قابل توجهی از خطبه‌ها و سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام در جهت روشنگری، تبیین حقایق، نقد انحرافات و ایجاد انگیزه در میان مردم برای همراهی با مسیر حق بیان شده است. مقایسه سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می‌دهد که رهبران الهی ضمن پابندی به اصول ثابت دینی، در مواجهه با شرایط اجتماعی و افکار عمومی جامعه، راهبردهایی واقع‌بینانه و حکیمانه اتخاذ می‌کنند. این الگو می‌تواند در فهم بهتر سنت حکمرانی اسلامی و نیز در تحلیل شیوه تعامل حاکمان با افکار عمومی در جوامع اسلامی الهام‌بخش باشد.



## منابع و مأخذ

\* نهج البلاغه، ترجمه آیتی.

### کتاب

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید (بی تا). شرح نهج البلاغه. قاهره: دار احیاء الکتب العربیة.
۲. ابن عساکر، علی بن حسن (بی تا). تاریخ دمشق. تحقیق محمد باقر محمودی. بیروت: مؤسسة المحمودی للطباعة و النشر.
۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶ش). پیام امیرالمؤمنین علیه السلام. تهیه و تنظیم جمعی از فضلا. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳ش). الأصول من الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۵. مسعودی، علی بن حسین (۱۴۱۱). مروج الذهب. بیروت: منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.
۶. مفید، محمد بن علی (۱۴۱۶). الجمل. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۷. نصر بن مزاحم. وقعة صفین (۱۳۸۲ق). قاهره: مؤسسة العربیة الحدیثة.
۸. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (بی تا)، تاریخ الیعقوبی. بیروت: دار صادر.

### مقالات

۹. نساج دره، امید (۱۴۰۴ش)، راهبردهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مواجهه با افکار عمومی، مجلهٔ مدینة العلم کاظمیة، شمارهٔ ۷، ص ۵-۲۲.

